

تحلیل و نقد کتاب اصول و طبقه‌بندی نقد ادبی

رضا روحانی*

چکیده

نقد ادبی از درس‌ها و مباحث علمی و ضروری و کاربردی در رشته‌های ادبی است. درباره این علم و اصول و مبانی و نظریات و مکاتب مختلف آن در دهه‌های اخیر کتاب‌های مناسبی به نگارش درآمده یا ترجمه و تألیف شده است. یکی از کتاب‌هایی که در سال ۱۳۹۰ با عنوان «اصول و طبقه‌بندی نقد ادبی» تألیف شده به کوشش دکتر محمود فضیلت است که در انتشارات زوار به چاپ اول رسیده است. نوشته حاضر ضمن معرفی این کتاب، به نقد و بررسی شکلی و محتوایی کتاب می‌پردازد و نشان می‌دهد که در کتاب حاضر علی‌رغم عنوان و نمونه‌های احیاناً مناسبی که دارد به درستی، اخلاق پژوهش در نگارش و تألیف و ویرایش رعایت نشده، و مؤلف در ارجاع به منابع و نقل اقوال، همه‌جا امانت را رعایت نمی‌کند و التزامی بدان ندارد، از این رو کتاب حاضر تا رسیدن به یک کتاب درسی مناسب که درسنامه یا الگویی در نقد ادبی گردد راه درازی در پیش دارد، و محتاج بازنگری و بازنگاری اساسی است.

کلیدواژه‌ها: اصول و طبقه‌بندی نقد ادبی، کتاب‌های دانشگاهی، درس‌نامه نقد ادبی.

۱. مقدمه

در روزگار ما به مسئله نقد، به علت فواید بالقوه و بالفعل آن توجه روزافزونی می‌شود. نقد ادبی نیز در دوره‌های اخیر، به عنوان یکی از علوم جدید ادبی، با آرا و نظریات و مکاتب نظری و انسانی مختلف، پشتیبانی و پرورش یافته و بر سودمندی‌اش افزوده

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان r.ruhani@kashanu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۷/۱۰

شده است، چرا که روحیه نقادی و توانایی در نقد و انتقاد روشمند و راستین، مساوی با حیات علمی و پرورش عقلی است که همگی بدان نیازمندند و نوآموزان و جوانان و دانشجویان بدان نیاز بیشتری دارند.

مبحث نقد ادبی به عنوان یکی از دروس رشته ادبیات فارسی نیز در دهه‌های اخیر رشد و رونقی یافته، که در این راه وجود و همت برخی افراد معدود و پیشرو، و آثار ترجمه‌ای یا ترجمه-تألیفی، و مقالات و کتاب‌های مستقل تأثیر اساسی داشته است. یکی از آثاری که در سال‌های اخیر وارد بازار کتاب شده و به علت نام و نویسنده و ناشر انتظار می‌رود که کتاب مناسبی باشد کتاب «اصول و طبقه‌بندی نقد ادبی» تألیف دکتر محمود فضیلت است که انتشارات معتبر زوار در سال ۱۳۹۰ آن را در ۳۸۱ صفحه به چاپ اول رسانده و منتشر کرده است.

۲. بررسی و معرفی ابعاد شکلی اثر

کتاب حاضر بعد از یک پیشگفتار (: پیش از گفتار) کوتاه -در معرفی و هدف از نگارش کتاب- وارد فصول پنجگانه می‌شود. در بخش پیش از گفتار بیان می‌شود که: «در این کتاب با توجه به موضوع ادبیات و دیدگاه‌ها و نظریه‌ها و طبقه‌بندی‌های نقد ادبی و نیز شیوه‌ها و شگردهای نقد، به فراخور، نمونه‌هایی از نقد متون نظم و نثر فارسی به منظور تقریب ذهن خوانندگان، و با هدف ارائه نمونه‌های عینی بیان شده است... شرح و توضیح اصول هر رویکرد و نظریه و نیز توجه به اساسی‌ترین دیدگاه‌های نظریه‌پردازان و صاحب‌نظران درباره شیوه‌ها و شگردهای نقد ادبی در نگارش این کتاب مورد توجه قرار گرفته است.» (فضیلت، ۱۳۹۰، ص ۹-۱۰)

در فصل اول و ذیل عنوان «نقد چیست» به کمک آثار موجود فارسی یا ترجمه شده اصطلاح نقد در ایران و غرب به اجمال معرفی می‌شود و پیشگامان اصلی یونانی نقد به کوتاهی معرفی می‌گردد و اشاره‌ای نیز به پیشینه ادب یونان و نقد و عرب صورت می‌گیرد.

در فصل دوم، مباحثی مانند «نقد و ادبیات»، «ضرورت نقد»، «کارکردهای نقد» و «نقد منتقدان» به اجمال بحث می‌شود. در فصل سوم با عنوان کلی «طبقه‌بندی نقد ادبی» این مباحث به اجمال طرح می‌گردد: «نظریه‌های نقد ادبی»، «شیوه‌های نقد ادبی»، «طبقه-بندی سامانه متن» و «طبقه‌بندی ادبی».

فصل چهارم که فصل اصلی و مفصل کتاب محسوب می‌شود (ص ۵۷-۲۸۵) و «مکتب‌های ادبی» نام دارد، به طبقه‌بندی مکتب‌های نقد ادبی پرداخته شده و ضمن معرفی بیست مکتب مشهور نقد ادبی غالباً نمونه‌هایی از نقدهای مناسب موضوع و عنوان از مؤلف یا دیگر نویسندگان یا منتقدان درج یا نقل می‌شود.

فصل پنجم که فصل آخر کتاب است در «نقد تطبیقی» است که ضمن «معرفی این نوع نقد» از مباحثی مثل «موازنه»، «سخن‌ربایی»، «نقد تأویلی» و «هرمنوتیک و تأویل متن» سخنانی مجمل بیان شده و نمونه‌هایی معرفی گشته است. سه عنوان «کتابنامه»، «واژه‌ها و تعبیرها» و «نام‌ها» هم فهرست‌های نهایی کتاب را شامل می‌شوند.

کتاب حاضر از حیث عنوان‌بندی، فصل‌بندی، حجم و شکل و فهرست‌های راهنما و کارگشا، ظاهر مناسبی دارد. اما از نظر ویرایشی، اشتباهات چاپی و املائی قابل توجهی دارد.^۱ همچنین نبود برخی علائم ویرایشی و عدم رعایت دستور خط فارسی، و کهنگی یا بی‌دقتی در نگارش کلمات مفرد و مرکب و پیوسته و گسسته‌نویسی و... از اشکالات یا اشتباهات دیگر ویرایشی یا املائی کتاب است که تعداد آن‌ها کم نیست.

۳. بررسی ابعاد محتوایی اثر

کتاب حاضر در ابعاد محتوایی اشکالات اساسی دارد، به ویژه در خصوص نوع و مقدار استفاده و نقل از منابع و نیز عدم تحلیل و نوآوری مناسب، که در این بخش به تفصیل و ضمن چند عنوان بیان می‌شود.

پیش از ذکر اشکالات و اشتباهات، اشاره شود که در کتاب نظم منطقی مطالب و مباحث رعایت شده و مطالب به صورت منسجم دسته‌بندی و طبقه‌بندی شده است، و در غالب مباحث، عنوان‌های کلی و جزئی مناسبی نیز انتخاب شده است، هرچند که گاه سهل‌انگاری یا شتاب‌زدگی و کم‌دقتی‌هایی نیز در این موارد مشهود است که در ادامه مقاله بدان‌ها اشاره می‌شود.

درباره منابع گفتنی است که منابع مورد استفاده مؤلف گاه مناسب و درجه اول و مرجع محسوب می‌شود و گاه نیز دست دوم و غیرمناسب، و البته از منابع موجود و جدید نیز به نسبت استفاده شده است. گرچه تعداد منابع مورد استفاده داخلی و خارجی در قیاس با موضوع کتاب، چندان زیاد نیست و نوع استفاده از منابع نیز چنان‌که می‌آید، ناروشمند و نامناسب است. یعنی میزان دقت در استنادات و ارجاعات، ضعیف و غیر علمی است، چنانکه هم گاه مطلبی بدون ذکر منبع نقل می‌شود و گاه در ذکر منبع

نقص و ابهامی وجود دارد، و مهم‌تر از همه آنکه در بسیاری موارد، بیش از حد لازم به منابع اتکا شده و اصل ابتکار یا تازگی در تألیف کتاب تازه در نظر گرفته نشده است. اشکالات و مشخصات کتاب در خصوص محتوا و بویژه منابع و مراجع و مباحث آن، به تفصیل و ذیل سه عنوان طرح می‌شود:

۳-۱. نقل و تألیف مباحث دیگران با ارجاعات نادرست، و عدم رعایت امانت

یکی از نخستین شرایط نگارش یک کتاب علمی، به‌ویژه کتاب درسی دانشگاهی که موضوع آن نیز در خصوص نقد و نگارش آثار علمی و ادبی باشد، رعایت آداب اولیه نقد و نگارش و ویرایش علمی است تا متعلم ضمن آموختن مطالب علمی کتاب، از روش علمی پژوهش نویسنده نیز در عمل بهره بگیرد، و کتاب او خود نمونه‌ای در نقد و نگارش علمی و عملی محسوب شود.^۲ برای مثال رعایت آداب تألیف و نگارش، از جمله استفاده بجا و به اندازه از اقوال و آرای دیگران (در کنار مطالب و دستاوردهای علمی و تازه خود) و رعایت امانت علمی در استفاده و نقل از منابع و مآخذ معتبر، و ارجاع درست، گویا، روشمند و مناسب به آن مراجع، از اصول اولیه نگارش یک کتاب علمی و دانشگاهی است.

اما- چنان‌که بناگزیر برخی از موارد، به ضرورت نشان داده می‌شود- این شرط اولیه تحقیق در بسیاری از مطالب کتاب حاضر در نظر نیامده است. غالباً مؤلف محترم بدون آنکه به رأیی برسد و آراء و استنباطات تازه خود در حوزه نقد ادبی را درج کند، مطالب بسیار فراوانی را به صورت تألیف یا گردآوری نقل می‌کنند که غالباً نیز به علت ارجاع غیر علمی و نامناسب، یا ارجاعات مبهم و یا حتی عدم ارجاع، از شأن تحقیقی کتاب می‌کاهند.

این نقیصه بزرگ در سراسر کتاب، از آغاز تا انجام مشهود است، برخی از موارد این ادعا- با توجه به نیاز و مجال، و کشف و تطبیقی که انجام گرفت- از قرار زیر است: در فصل اول ذیل عنوان «اصطلاح نقد در ایران» (ص ۱۳ و ۱۴) مؤلف محترم ظاهراً فقط از کتاب *روشنفکران ایرانی و نقد ادبی* (پارسی‌نژاد، ۱۳۰، ص ۳۷-۳۸) استفاده کرده و نوع ارجاع و نشانی دادن ایشان نیز واضح و مشخص نیست (چنانکه محل درج شماره برای پاورقی و ارجاع نیز مبهم یا فریب‌دهنده است). همچنین در عنوان‌های دیگر این فصل مثل «نقد در غرب» از کتاب *ساختار و تأویل متن* (بدون ذکر شماره جلد) و کتاب *فرهنگ اصطلاحات ادبی* از سیما داد تلخیصی صورت گرفته که حق

عنوان و موضوع رعایت نشده و به حجم کمتر از دو صفحه، که اغلب منقولات است بسنده شده است. در عنوان‌های بعدی مثل «پیشگامان یونانی نقد ادبی و...» نیز کم و بیش این کار تکرار گشته، یعنی هم از منابع دم‌دستی نقد ادبی مطالبی در کنار هم تألیف شده و هم گاه به ذکر نام نویسنده، بدون ذکر شماره جلد یا صفحه مورد نظر اکتفا می‌شود، مثل مواردی که در ص ۱۸ و ۲۲ دیده می‌شود (فقط نام امامی و زرین‌کوب و سال نگارش کتاب ذکر می‌شود). در مبحث «نقد و عرب» نیز فقط در دو پاراگراف به عنوان و نویسنده برخی از آثار نقدی بسنده می‌شود و فقط یک ارجاع به کتاب *دایره المعارف ادبی از عبدالحسین سعیدیان* صورت می‌گیرد که شماره صفحه معرفی شده نیز با اصل کتاب مطابقت ندارد.

در فصل دوم که با عنوان «نقد و ادبیات» آغاز می‌شود، ابتدا هفت صفحه درخصوص این موضوع نقل می‌شود و فقط به دو کتاب *شعر و اندیشه و ادبیات و بازتاب آن* (از آشوری و گریس) با ذکر شماره صفحه و یک مقاله (مقاله «راز نگارش» از دستغیب) بدون ذکر نشانی در متن و کتابنامه، ارجاع صورت می‌گیرد. در این بخش نیز نوع نشانی دادن به ظاهر معلوم نمی‌کند که چه مقدار از مطالب از آن مؤلف کتاب حاضر و چه اندازه از دیگران است. هرچند با تأمل و رجوع به منابع مورد استفاده مؤلف گرامی، به خوبی معلوم می‌گردد که اغلب مطالب بدون آنکه داخل گیومه قرار گیرد و اصول ارجاع رعایت گردد- منقول و از آثار دیگران است که نه پشت سر هم آوردن اقوال، نه این حجم فراوان از نقل قول‌ها، و نه نحوه ارجاعات، هیچ‌کدام مطابق شأن و آیین یک کار علمی دانشگاهی، به ویژه آنکه در حوزه نقد ادبی باشد و صاحب اثر قصد داشته باشد شیوه نقد و تحقیق را در نظر و عمل بیاموزاند، نیست.

همچنین است مطالبی که در صفحات ۲۸ تا ۳۲ کتاب تقریباً به طور کامل از مقدمه مترجم یعنی دکتر عزب‌دفتری بر کتاب *ادبیات و بازتاب آن* (نوشته ویلیام گریس) نقل می‌شود که هم مطالب منقول مؤلف محترم از آن کتاب طولانی است و هم نوع ارجاعشان - با اندکی تغییر و تصرف - و به صورت غیرمستقیم و مبهم و اشتباه‌انداز و یا ناصواب است؛ مثلاً مخاطب، تا به اصل کتاب مراجعه نکند هرگز متوجه نمی‌شود که مطالب منقول از مقدمه مترجم (دکتر عزب‌دفتری) کتاب است نه نویسنده اصلی آن. علاوه بر آن، ذکر شماره صفحات نیز به دقت صورت نمی‌گیرد و یا اصلاً ذکر نمی‌شود، مثل پاورقی ص ۲۹ و عدم ارجاع مطالب مقدمه عزب‌دفتری بر کتاب گریس که خود از کتاب دستغیب نقل کرده‌اند و

در دنباله فصل دوم و در ذیل دو عنوان، دیدگاه و زندگی محمد مندور، آن هم به تفصیل (در حدود ۶ صفحه) معرفی یا بحث شود، که در این دو موضوع، در بخش کارنامه جز به یک کتاب (خیاط و دیگران، ۱۳۸۵، ص ۲۶۵-۲۸۵) ارجاع نشده است که از نوع ارجاع و ابهامی که دارد به نظر می‌رسد که غالب مباحث غیر ضرور این دو بحث از آنجا نقل و اقتباس شده است.

این نوع ارجاعات عجیب و غیرروشنمند، در غالب بخش‌های دیگر کتاب هم دیده می‌شود، برای نمونه در صفحه ۴۶ مطلبی از ص ۲۶ کتاب *نقد ادبی* اثر دکتر شمیسا به صورت غیر مستقیم می‌آید، و سپس مطلبی از دنباله همان کتاب (ص ۲۷ نقد ادبی: در نقد ترجیح دادن نظامی بر فردوسی توسط هدایت و وحید) در صفحه ۴۶ کتاب حاضر دیده می‌شود اما هیچ ارجاعی به منبع قول دیده نمی‌شود و خواننده گمان خواهد کرد که این نقد را جناب مؤلف از خود افزوده‌اند.

در مقایسه با ۵۰ صفحه اول به نظر می‌آید که مؤلف محترم گاه مطالب دیگران را بیش از اندازه معمول کتاب‌های تألیفی علمی و دانشگاهی جمع‌آوری و نقل کرده که گاه نیز ارجاع یا نشانی روشن یا مناسبی که حقوق نویسندگان و صاحب‌نظران اصلی رعایت شود، ارائه نکرده و حتی در نقل مطالب نیز همه‌جا رعایت دقت و امانت صورت نگرفته است.

این موضوع، برای مثال، درباره مطالب صفحه ۵۰ و ۵۱ کتاب حاضر دیده می‌شود که مطلبی از کتاب *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر* اثر مکاریک به صورت مستقیم نقل می‌شود اما با مراجعه به اصل کتاب معلوم می‌گردد که اصل مطلب متفاوت است و ارجاع باید غیر مستقیم و مشخص‌تر باشد؛ یا در صفحه ۵۲ که کاری برعکس مورد قبل انجام گرفته است، یعنی دو مطلب به صورت غیر مستقیم به کتاب *نقد ادبی* دکتر شمیسا ارجاع می‌شود اما با مراجعه به اصل کتاب معلوم می‌گردد که نقل دقیق مطالب است و قاعدتاً ارجاع مؤلف نیز باید مستقیم باشد، و جای شماره برای پاورقی شماره ۱ نیز در آخر پاراگراف باید باشد تا گمان نرود که آخر پاراگراف از مؤلف (دکتر فضیلت) است. در نقل دوم نیز همین اشتباه تکرار می‌شود، به همراه یک خطا و بی‌رسمی بزرگ - تر در صفحه ۵۳ کتاب حاضر، مطلبی آمده که آن را در اصل دکتر شمیسا از ص ۱۵۲ کتاب *نظریه ادبی و نقد عملی* اثر رامان سلدن نقل کرده‌اند، اما مؤلف محترم خود در پاورقی، به صورت مستقیم به کتاب سلدن ارجاع داده‌اند. همچنین است در موارد زیر:

- در ص ۵۹ مطلبی از ادوارد سعید نقل می‌شود اما فقط نام کتاب می‌آید و خبری از صفحات کتاب نیست.

- در ص ۷۲ تا ۷۴ کل مطالب کتاب، تحت چهار عنوان «نقد نظری»، «نقد عملی»، «طبقه بندی نقد عملی یا تجربی» و «رویدادهای یک روح حساس...» از کتاب *نقد ادبی* دکتر شمیسا نقل می‌شود (ص ۳۱-۳۴) که نقل این حجم از آن کتاب و اخذ عناوین آن، و تسامح و ابهام در نوع ارجاع (ذیل «نقد نظری» ارجاع نمی‌دهند)، و نیز نقل و تلخیص از یک منبع بدون اضافه کردن هیچ حرف و نکته‌ای تازه از خود یا دیگران. - در معرفی نقد فتوایی یا حکمی یا معیاری (ص ۸۲-۸۴) نیز -چنانکه خود آورده‌اند- همه مطالب از دکتر شمیسا است.

- ص ۸۷ تا ۸۹ مبحث «طبقه بندی ارجاعی» و «نقد محاکاتی» نیز کل مطالب از دکتر شمیسا است (نقد ادبی، ص ۳۵-۳۷) که اصلاً هیچ ارجاعی هم نداده‌اند. و همچنین است عناوین و مباحث صفحات ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ در «نقد کاربردی» و «نقد بیانگرا» که باز مطالب از همان کتاب است بدون ارجاع و اضافه و تازگی.

- بخشی از مبحث «نقد عینی» در ص ۱۰۹ و ۱۱۰ نیز مأخوذ از مباحث دکتر شمیسا (۱۳۸۰، ص ۳۹) است که باز ارجاع نداده‌اند، همچنین در ص ۱۱۷ همین خطای غیر قابل قبول تکرار شده است.

- در ص ۱۱۷ و ۱۱۸ چهار پاراگراف کامل از ص ۱۰ و ۱۱ مقدمه کتاب *ادبیات و بازتاب آن* به قلم دکتر عزب‌دفتری درج شده، بدون آن که منبع سخن معرفی گردد. - در مبحث «نقد ادبی و نظریه قصد مؤلف و تأثیر اثر» و «نظریه مرگ مؤلف» (ص ۱۲۲-۱۲۷) عمده مطالب از دو کتاب دکتر حسین پاینده است که دو کتاب را معرفی کرده‌اند، اما اولاً در ارجاع مطالب مستقیم اهمال صورت گرفته، و ثانیاً، در کتابی که اختصاصاً در نقد ادبی معاصر است و در عناوینی چنین مهم، فقط به دو یا سه منبع و آن هم غیر دست اول ارجاع و اکتفا کردن، و نوآوری در ترجمه یا تألیف نداشتن خلاف رسم است، به ویژه آنکه در همین موضوع کتاب‌های ترجمه شده اصلی نیز وجود دارد.

- در ص ۱۲۷ و ۱۲۸ ذیل عنوان «تنش و تباین در عقاید صورت‌گرایان» کل مطلب سه پاراگرافی مأخوذ از کتاب *نقد ادبی و دموکراسی* اثر دکتر پاینده (۱۳۸۲، ص ۴۶ و ۴۷) است که هیچ ارجاعی بدان کتاب دیده نمی‌شود.

- در ص ۱۳۲ و ۱۳۳ خلاصه نظریه امپسون درباره هفت نوع ابهام، عین سخنان دکتر شمیسا (نقد ادبی، ص ۲۰۰) که بدون ارجاع نقل شده است. مبحث صفحه بعد از آن نیز نشانی ناقصی دارد.

- در سایر بخش‌ها مثل نقد روانشناختی (ص ۱۷۹-۱۸۴) صورتگرایی روسی (ص ۱۹۴-۲۰۵) نقد ساختگرا (ص ۲۱۳-۲۱۹) نقد نمادگرایانه (ص ۲۲۴-۲۲۷) نقد کهن-الگویی (ص ۲۲۹-۲۳۲) این نوع اشکالات (محدود بودن منابع، ابهام یا اشکال در شیوه ارجاع، غلبه تألیف بر نگارش) دیده می‌شود.

- مباحث مربوط به «نقد مارکسیستی» و «نظریه مارکسیسم در قرن بیستم» (ص ۲۳۶-۲۴۴) و نقد مکالمه‌ای (ص ۲۵۰ به بعد) گاه بدون منبع است و گاه فقط از یک منبع (مکاریک) برای معرفی مباحث استفاده شده است که منبع و نوع نشانی دادن به آن نیز ناقص است. همچنین است مبحث مهم «نقد خواننده محور» و «انواع نقد خواننده محور» (ص ۲۵۹-۲۶۳) که هیچ ارجاعی ندارد، در حالی که غالب مطالب خلاصه شده از کتاب مکاریک است. (ر.ک: مکاریک، ۱۳۸۴، ص ۳۶۱ به بعد، ذیل همین عنوان) در مبحث «نقد متن» (ص ۲۶۶-۲۶۷) نیز فقط به یک کتاب (نظریه ادبیات) ارجاع شده است.

غیر از مواردی که درخصوص ارجاعات کتاب آمد، آشفتگی و بی‌مبالاتی‌های دیگری نیز درباره نوع و بسامد استفاده از منابع وجود دارد که ارزش علمی کتاب را زیر سؤال می‌برد. از جمله آنکه کتاب‌های متعددی (۱۴ اثر) به لاتین در بخش منابع انگلیسی ذکر می‌شود اما نوع استفاده از آن‌ها در متن مشخص نیست، و البته با قراین پیش‌گفته و دقت در مطالب درون‌متنی کتاب مشخص می‌شود که مؤلف محترم از غالب این منابع (شاید به استثنای یکی دو مورد) استفاده نکرده و فقط به ذکر اسامی آن‌ها در منابع بسنده کرده‌اند. شاهد آنکه اغلب کتاب‌های نامبرده در این بخش، ترجمه‌های مناسب و خوبی دارند که مؤلف خود در متن بدان‌ها ارجاع داده و در کتابنامه فارسی نام آن‌ها را ذکر کرده است (مثل آثار برتنس، ایگلتون، فوستر، فرای، گورین، مکاریک، ریچاردز، سلدن، و ولک). از چهارده منبعی که در این بخش مشخصاتش ذکر می‌شود، فقط سه کتاب ترجمه فارسی ندارد که مؤلف نیز فقط به نقل دو مطلب از آن‌ها اکتفا می‌کند.

مورد دیگر ذکر برخی آثار در متن است که در کتابنامه نشانی کاملش ذکر نمی‌شود، مثل مطلبی در ص ۴۳ که ارجاع به رسکین دیده می‌شود فقط با ذکر سال چاپ. یا ص ۱۴۰ به اثری از نیوتن و در ص ۵۸ اثری از کارلونی و در ص ۲۹۵ اثری از گورویچ و

دیگران ارجاع می‌شود، اما نشانی کتاب‌شناسی آن‌ها در بخش منابع وجود ندارد. گاه نیز فقط به نام اثر در متن یا پاورقی ارجاع می‌شود (مثل مورد قبل) و شماره صفحه ذکر نمی‌گردد.

در موارد متعددی نیز مطالبی از کتاب‌ها نقل می‌شود، مثل مقدمات و تعاریف (از جمله در صفحات ۲۸ و ۳۰ و ۳۲ و ۵۹ و ..) و اسامی افراد می‌آید اما ارجاعات و نشانی درست نیست، و یا اینکه غالب مطالب از دیگران است اما نوع ارجاع چنین چیزی را نشان نمی‌دهد.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که به عنوان نمونه، اشاره‌ای به مبحث سرقت ادبی (یکی از مباحث علم نقد ادبی) صورت گیرد که در کتاب حاضر نیز تحت عنوان «سخن‌ربایی» (ص ۳۰۰-۳۰۴) مطرح شده است. در بخشی از این مبحث و از قول دکتر پاینده (۱۳۸۵، ص ۲۳۵-۲۴۱) از کتاب *نقد ادبی و دموکراسی* (در مقاله «شحنه باید که دزد در راه است») دسته‌بندی‌ای از انواع سرقت ادبی در همین کتاب نقل می‌شود که برای عبرت و مزید استفاده خود و خواننده و نویسنده محترم کتاب عیناً نقل می‌شود:

«۱. رونویسی نوشته‌های دیگران بدون ذکر مأخذ.

• بازگویی رأی و نظر دیگران با جمله‌های متفاوت بدون ذکر مأخذ.

• خودداری از ذکر مأخذ نقل قول‌ها و بسنده کردن به ذکر مأخذ در منابع و مأخذ

پایانی.

• سرقت از کتاب و پایان‌نامه‌ها و بسنده کردن به ذکر کامل مأخذ در منبع و مأخذ

پایانی.

• مشخص نکردن استفاده نویسنده از نوشته‌های دیگران به دقت و بدون ابهام در هر

مورد به طور جداگانه و با ارجاع خواننده به متن اصلی.»

شگفتی خواننده وقتی زیادتر می‌شود که در مبحث «سخن‌ربایی» کتاب حاضر (ص ۳۰۰) مشاهده می‌کند که پاراگراف اول مطلب از مبحث «سرقات» کتاب دکتر شمیسا (۱۳۸۰، ص ۱۰۹) بدون ذکر مأخذ درج شده^۳ و در عین حال در پاورقی همان صفحه و مطلب نیز اشاره می‌کنند که «نویسنده این سطور، کتاب *سرقات ادبی* را تألیف کرده و در آستانه چاپ دارد.»^۴

۲-۳. عنوان‌ها و مباحث غیر ضروری، نامناسب یا مبهم

استفاده از عناوین و مطالب غیر ضروری یا غیر مهم که حق عنوان‌ها و مباحث نیز رعایت نمی‌شود از دیگر نواقص و معایب کتاب است. از این قرار است: مباحث کوتاه

و ناگویای فصل سوم با عنوان «طبقه بندی نقد ادبی» با چهار زیرعنوان کوتاه و گاه نامناسب و مبهم، مثل «طبقه بندی سامانه متن» (ص ۵۲) و عنوان غیر ضروری «رویدادهای یک روح حساس در برخورد با شاهکارها» (ص ۷۵) که در عین حال رنگ تألیف، و ارجاعات غالباً غیر علمی نیز در همه جا پررنگ است و ابتکار یا نظر تازه‌ای از مؤلف دیده نمی‌شود.

درج زیرعنوان‌های نامناسب یا کم‌تناسب با عنوان یا فصول اصلی کتاب و درهم آمیختن مطالب و اخذ عناوین از دیگران بارها مشاهده می‌شود که در بخش پیش تعدادی را برشمردیم، از جمله در فصل دوم (نقد و ادبیات) بدون ضرورتی راستین، دو عنوان یا مبحث «دیدگاه محمد مندور» و «کارنامه مندور» طرح می‌شود که ظاهراً نیازی بدان‌ها نبوده است. (در صورت لزوم چنین بحثی، باید بیان شود که چرا معرفی دیگر صاحب‌نظران لازم نبوده و در کتاب نیامده است؟) به ویژه آنکه در این کتاب یا در این بخش، سخنی از دیدگاه‌ها یا معرفی منتقدان معاصر نبوده است، به علاوه آنکه دکتر مندور امتیاز ویژه‌ای در بین منتقدان بزرگ معاصر (نه عرب) ندارد که تنها دیدگاه و سپس کارنامه زندگی او، آن هم به تفصیل (در حدود ۶ صفحه) معرفی یا بحث شود، و ارجاعی نیز صورت نگیرد و آثارش نیز در منابع ذکر نگردد.

در عنوان «نقد بلاغی و فنی شعر خاقانی» (ص ۶۷-۷۲) برخلاف شیوه مؤلف عنوان «نمونه نقد...» مشاهده نمی‌شود و عنوان بزرگی انتخاب می‌شود که بهتر بود به جای آن نوشته می‌شد: «اشاره‌ای به نقد بلاغی در شعر خاقانی» و مخاطبان به کتاب‌ها یا مقالات تخصصی درباره نقد بلاغی و فنی یا نقد خاقانی ارجاع داده می‌شدند.

مورد دیگر عدم تفکیک مناسب عناوین و اصطلاحات، و بیان نکردن تفاوت و اشتراک الفاظ و معانی آن‌هاست، مثل مبحث «نقد فنی و بلاغی» (ص ۶۴ به بعد) و مبحث «نقد عملی یا تجربی» (ص ۷۳ به بعد).

برخی از نمونه‌های نقد، چندان مناسب یا بی اشکال نیست، مثل نمونه نقد زبانی (ص ۶۲-۶۳) درباره خیام از کتاب *دمی با خیام* از علی دشتی که نمونه چندان مناسبی نیست و نمونه‌های جدید و روشن‌تری وجود داشته است که صرفاً نقد زبانی باشد. هر چند درج این نمونه نیز خود نیازمند نقد و دقت و احتیاط علمی بود و بهتر بود نمونه بهتری نقل یا نوشته می‌شد.

نمونه‌ای که برای نقد فتوایی ذکر شده (ص ۸۴-۸۷) نیز مناسب به نظر نمی‌رسد و گاه جنبه نقد تأثیری دارد. برخی نمونه‌ها مثل نمونه نقد مارکسیستی (ص ۲۴۴-۲۵۱)، از

میرفطرس) نیز خود مبهم و غلطافکن و ناروشمند است، در ضمن، در این بخش نیز حیطة نوشته‌های مؤلف از منقولاتش متمایز و مشخص نمی‌شود. اما موارد دیگر:

● برای نقد علمی (تحلیل متن) فقط نقد زن محور (ص ۱۴۸) به عنوان نمونه ذکر شده است که کافی به نظر نمی‌رسد.

● در برخی بخش‌ها از جمله «نمونه نقد زن محور»، مانند برخی مباحث دیگر، (مثل «نمونه نقد زیبایی‌شناختی»، ص ۱۵۷ تا ۱۶۴) مطالب و مباحث نیازمند شماره گذاری و تفکیک مناسب است. همچنین در ضمن نمونه نقد زن محور، درج ابیات بیشتری از پروین اعتصامی ضرورت دارد که مؤلف فقط به ذکر دو بیت اکتفا کرده است.

● در نمونه نقد جامعه‌شناسی (ص ۱۶۹ و ۲۰۵ و...) نیز عدم یکدستی در بیان و نوع ورود به مطالب دیده می‌شود. همچنین در این بخش، مطالب نیازمند عنوان‌گذاری و تمهید مناسب‌تری است.

● مؤلف در نمونه نقد نو (ص ۲۷۹ تا ۲۸۳) نیز بدون ذکر اصل شعر اخوان به نقد آن می‌پردازد.

● در نمونه نقد بلاغی از شعر خاقانی (ص ۷۱) لازم است بیتی که تعقید معنوی دارد توضیح شود.

● مبحث نقد زن محور (ص ۱۳۸-۱۵۵) خواندنی، اما مفصل است یعنی از حیث حجم با سایر انواع نقد تناسبِ حجمی ندارد.

۳-۳. مشخصات، اشکالات و ابعاد محتوایی دیگر

کتاب با توجه به موضوع آن، بیشتر معرفی شیوه‌ها و مکاتب نقد ادبی است که تا حدی مناسب و به اندازه نقل و نقد شده، و نمونه‌های نقدی مؤلف نیز در غالب موارد، مناسب و خواندنی است. همچنین در غالب مطالب و تحلیل‌ها نیز سوگیری غیرعلمی دیده نمی‌شود، و در تحریر یا تألیف کتاب، بی‌طرفی علمی رعایت شده است.

اما نوآوری‌های کتاب بسیار اندک و بیشتر در ارائه نمونه‌های نقدی است، و طرح کتاب بیشتر مأخوذ از آثار صاحب‌نظران و نویسندگان دیگر (مثل مکاریک، شمیسا، پاینده و...) است، و از این بابت بیشتر تألیف و تلخیص و گزارش از آثار دیگر نقد ادبی است تا کتابی تازه با طرح و تعریف و نوآوری‌های مهم. از این حیث نیز میزان

روزآمدی داده‌ها و اطلاعات اثر (از جهت ارجاع به منابع جدید، یا تکراری نبودن، یا کهنه نبودن اطلاعات با توجه به نیازهای روز) غالباً خوب است اما مبتکرانه نیست، چون کتاب بیشتر اقتباس و تألیف از دیگر آثار مربوط به حوزه نقد ادبی است. میزان محتوای اثر با عنوان و فهرست آن نیز گاه مناسب و گاه کم‌تناسب است.

با توجه به مطالب پیش‌گفته، میزان تناسب و جامعیت محتوای کتاب برای درس نقد ادبی، مناسب ارزیابی نمی‌شود. یعنی علی‌رغم وجود برخی از نمونه‌های خوب نقدی در کتاب، که می‌تواند حکم شاهد و تمرین نقد عملی باشد، اشکالات اساسی در کمیت و کیفیت ارجاع به منابع و نقل و مأخذدهی، غلبه تألیف، و سایر اشتباهات و سهل‌انگاری‌های گفته شده از ارزش علمی و شأن درسی کتاب می‌کاهد و ارزش آن را گاه در حد یک جزوه درسی تقلیل می‌دهد.

درباره نحوه به کارگیری ابزارهای علمی، گفتنی است که در این اثر گاه از برخی مؤلفه‌های جامعیت صوری (ابزارهای علمی لازم) استفاده شده است، مثلاً برای تفهیم بهتر تعاریف و اصول نقد ادبی، مقدمه‌چینی، و گاه تمرین‌های مناسب وجود دارد، فهرستهای کتاب نیز راهنمای خوبی برای مخاطبان است.

در مورد اصطلاحات تخصصی، با توجه به روانی و رسایی بیان، نزد مخاطب تخصصی تقریباً مناسب و متعادل بیان شده، هرچند که بیشتر تألیف است و نوآوری در کار مؤلف محسوب نمی‌شود.

۴. نتیجه‌گیری و پیشنهادها

کتاب حاضر، علی‌رغم ظاهر مناسب، از حیث ساختار، محتوا و روش تألیف از امتیاز و اهمیت چندانی برخوردار نیست. اگر با دید تسامحی بنگریم فقط بخش نمونه‌های نقدی کتاب قابل اعتناست که ظاهراً برخی از آن نمونه‌ها نوشته مؤلف محترم است و غالباً هم مناسب و خواندنی است، (مثل مطالب بخش نقد زن‌محور که برای آشنایی دانشجویان مفید و مناسب است، و یا نمونه نقد خوب و مناسب دیگر درباره طنز عبید زاکانی، در صفحات ۲۰۵-۲۱۰) اما کتاب در بخش‌های اصلی خود (طبقه‌بندی و مکاتب نقد) بیشتر بر اساس کتاب *نقد ادبی* دکتر شمیسا و چند کتاب معدود دیگر تألیف شده، و از این جهت اشکال اساسی دارد.

به عبارت دیگر، رعایت نکردن اخلاق پژوهش، یعنی شیوه غیر علمی مؤلف در نقل، تلخیص و تألیف آرای صاحب‌نظران داخلی و خارجی، آشفتگی و بی‌مبالاتی در ارجاع

به اسناد و استفاده از منابع، نقل بدون مأخذ و عدم التزام یا عدم رعایت امانت در نقل اقوال، وجود عنوان‌های غیر ضروری یا مبهم، درج برخی نمونه‌های نقدی کم‌تناسب، وجود اشتباهات متعدد چاپی و املائی، همگی، از اعتبار علمی کتاب حاضر کاسته و آن را در حد تألیفی کم‌ارج جلوه داده است. همچنان‌که عدم تفکیک منطقی و مناسب مباحث و مطالب مشابه نیز خواننده ناآشنا یا تازه‌کار را سردرگم می‌کند؛ مباحثی مانند نقد زبانی و تفاوت آن با نقد صورت‌نگرایانه، یا نقد علمی و اشتراک لفظی بودن آن، یا نقد بلاغی و بیانگرا، و نقد خواننده‌محور و اشتراک یا اختلاف آن با نقد تأویلی و هرمنوتیک.

البته جای برخی مباحث نیز خالی است یا بسیار کم بدان‌ها پرداخته شده که اگر مؤلف محترم قصد اصلاح و بازنویسی داشته باشد می‌تواند (یا پیشنهاد می‌شود که) به آن‌ها نیز بپردازد، مثل بیان این موضوع که نقد ادبی با مباحثی مثل نشانه‌شناسی، پساساخت‌گرایی، پسامدرنیسم، زبان‌شناسی و سبک‌شناسی چه ارتباطی دارد، و یا نقد در این مکاتب به چه معناست. نیز جای مباحثی مانند نقد تکوینی، و تاریخ و آرای انتقادی گذشتگان ما در خصوص نقد شعر و ادب، در این کتاب خالی و یا بسیار اندک است.

شاید هم این کتاب به عنوان کتابی درسی تألیف نشده باشد و از این حیث برخی اشکال‌های موجود که به جنبه آموزشی کتاب مربوط می‌شود، کمی طبیعی جلوه کند، با این حال، پیشنهاد می‌شود که اگر قصد اصلاح و بازنگری یا بازنگاری کتاب باشد بهتر است نقش و قلم مؤلف پررنگ‌تر شود، و از منابع مستقیم و دست اول به شیوه علمی و منطقی استفاده و استشهاد و ارجاع بهتری صورت گیرد، یعنی در نقل مطالب رعایت اعتدال شود، و به یکبار چند پاراگراف و یا چند صفحه از یک یا دو کتاب نقل و تلخیص نگردد، و از دیگر اشکالات و ابهامات پیش‌گفته کم شود، که در این صورت، کتاب سبک و سیاقی علمی و مقبول خواهد یافت.

ارائه تعاریف مناسب‌تر و ساده‌تر از اصطلاحاتی مانند طبقه‌بندی، نظریه، شیوه و مکتب‌های ادبی، (که در کتاب به خوبی تعریف و تفکیک نشده)^۹ و بیان چرایی درج این عناوین و تفکیک‌ها، و تبیین اینکه اشکال کار دیگر نویسندگان و مزیت تقسیم‌بندی‌های این کتاب در چیست تا ابهامات احتمالی مرتفع شود، همچنین معرفی چند نقد برگزیده و ارجاع بدان‌ها در هر بخش، و نقد برخی نمونه‌های نقدی برخی مکاتب نیز برای نقد عملی و تازه کردن کار و کتاب نیز می‌تواند مناسب و مؤثر باشد.

برخی اشکالات ظاهری، مثل عنوان‌گذاری نامناسب فصول و بخش‌ها، عدم شماره‌گذاری دقیق مباحث، عدم درج علایم درست ویرایشی و نگارشی (بویژه علایم نقل قول، بُلد کردن، ایتالیک کردن، ذکر نوبت چاپ، و...) نیز از مواردی است که توسط مؤلف به راحتی قابل رفع و اصلاح است.

پی‌نوشت

۱. مثل مواردی که در این صفحات است: ۲۴، ۲۵، ۳۰، ۳۷، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۸، ۶۰، ۱۵۴، ۱۵۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۴۰، و ۲۵۲.
۲. یکی از نمونه‌های معاصر و مناسبی که می‌توانم معرفی کنم کتاب نگارش و ویرایش از استاد احمد سمیعی است که خود الگو و نمونه‌ای در نگارش و ویرایش است و نگارنده در مقاله‌ای، در بررسی و معرفی این کتاب، بدین نکته در عنوان و متن مقاله اشاره داشته است: ر.ک: «الگویی برای ویرایش و نگارش»، در مجله‌نامه پارسی.
۳. هرچند اشاره به مطلبی با عنوان «سرقت‌های ادبی استادانه» به نقل از کتاب نقد ادبی دکتر شمیسا (ص ۳۰۱) نیز همچنان تعجب‌آور و توجه‌انگیز است.
۴. کتاب سرقات ادبی در سال ۱۳۹۲، توسط انتشارات زوار منتشر شده است. معرفی و نقدی کوتاه بر این کتاب به قلم سید حسن اسلامی، در مجله کتاب ماه کلیات (سال هفدهم، شماره پنج، اردیبهشت ۱۳۹۳) منتشر شده، گفتنی است که منتقد و معرف کتاب، برخی از مباحث این کتاب را نیز از مقوله انتحال شمرده‌اند.
۵. حتی عنوان کتاب که چرا «اصول و طبقه‌بندی نقد ادبی» نام گرفته توضیح داده نمی‌شود، و بیان نمی‌شود که چرا بیشتر به معرفی مکتب‌های نقد ادبی پرداخته شده است. از این رو مخاطب که قاعدتاً نوآموز نقد ادبی است در فهم اصطلاحات و عناوین و تفاوت و تمایز هریک یا اشتراکات آن‌ها-در اصل یا از دید مؤلف- دچار سردرگمی می‌شود.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۰). ساختار و تأویل متن، اول، تهران: مرکز اسلامی، سید حسن (۱۳۹۲). «ده نکته درباره سرقات ادبی»، کتاب ماه کلیات، سال هفدهم، شماره پنج، اردیبهشت ۱۳۹۲، ص ۵۴-۵۸.
- پاینده، حسین (۱۳۸۵). نقد ادبی و دموکراسی، اول، تهران: نیلوفر.
- پاینده، حسین (۱۳۸۲). گفتمان نقد ادبی، اول، تهران: روزنگار.
- داد، سیما (۱۳۸۲) فرهنگ اصطلاحات ادبی، اول، تهران: مروارید.

- روحانی، رضا (۱۳۸۱). «الگوی برای ویرایش و نگارش» مجله نامه پارسی، تابستان ۱۳۸۱، شماره ۲۵، ص ۱۵۷-۱۶۶.
- ریچاردز، آی. ای. اصول نقد ادبی (۱۳۷۵) ترجمه سعید حمیدیان، اول، تهران: علمی و فرهنگی.
- سعیدیان، عبدالحسین (۱۳۶۹). دایره المعارف ادبی، سوم، تهران: امیرکبیر.
- سلدن، رامان (۱۳۷۵). راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه جلال سخنور و سیما زمانی، اول، تهران: فرزندگان پیشرو.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۰). نقد ادبی، اول، تهران، فردوس.
- فضیلت، محمود (۱۳۹۰). اصول و طبقه بندی نقد ادبی، اول، تهران: زوار.
- گریس، ویلیام (۱۳۶۳). ادبیات و بازتاب آن، ترجمه بهروز عزب دفتری، اول، تهران: آگاه.
- مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۴). دانشنامه نظریه های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، اول، تهران: آگاه.
- ولک و اوستن وارن (۱۳۷۰). نظریه ادبیات، ترجمه غلامحسین یوسفی و محمدتقی صدقیانی، اول، تهران: اندیشه های عصر نو.